

قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا اربعین



اول صفر

دروازه‌های شام گشوده و باروها، به زر و زیور و حریر و دیبا زینت شده بود.
شهر یکپارچه در جشن و سرور، و صدای طبل و دف و گُرنا در هم آمیخته بود.
خبیث مردمان با چشم‌های سر مه کشیده و دست‌های خضاب کرده، تا بیرون شهر به صف بودند.
سپاه از حرکت باز ایستاد و بازماندگان کاروان را به صف کرد.
زینب به یکی از مردان سپاه گفت: بگو فرماندهات بیاید.
لحظه‌ای بعد، شمر سواره از راه رسید.
زینب گفت: ما را از مسیری عبور دهید که تماشاگران کمتری دارد،
سرهای شهدای مان را هم از ما دور کنید تا این جماعت به اهل بیت پیامبر کمتر نظر کنند.
شمر پوزخند زد.
گفت: همین!
سر اسب چرخاند و رفت.
مردان سپاه، به صف بازماندگان کاروان هجوم بردند، یکی با ریسمان، دیگری تازیانه کشید.
سرها دوباره بر نی شد و سپاه طغیان و بیدادگری بانگ پیروزی سر داد.
دف زنان به دف کوبیدند، رقصندگان با شمشیر، دور سرها به هلله رقصیدند،
و مردمان شام به خلیفه‌ی خود بالیدند.
از سر بالای نی، قطرات خون، گرم و تازه بر دست مرد نیزه‌دار فرو افتاد،
مرد نیزه‌دار، مست غفلت بود و هیچ دریافت.
باز ماندگان کاروان را سوی دروازه‌ی پُر ازدحام شهر سوق دادند،
و شامیان شاد و پای کوبان، فقط تماشا کردند.
شمر سر اسب چرخاند و خود را به زینب رساند.
گفت: ورود به شام از مسیری سوت و کور، ظلم در حق خلیفه و این جماعت بود.
سر اسب گرداند و دور شد.
مردمان با هلله و رقصان کنان، بازماندگان کاروان را تا کاخ یزید همراه شدند.
هنگام ورود به دارالحکومه‌ی شام،

پیرمردی دوان دوان خود را به سید الساجدین رساند.
 گفت: حمد و سپاس می گویم خدایی که مردان شما را هلاک کرد و شهرها به آسایش در آمدند،
 شکر خدا که خلیفه بر شما مسلط شد.
 با تعرض پیرمردی خرفت، سیدالساجدین سکوت خود را شکست،
 گفت: پیرمرد! قرآن خوانده‌ای؟
 گفت: خوانده‌ام.

گفت: این آیه را خوانده‌ای، **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى**. (۱)
 «بگو؛ به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان.»
 گفت: خوانده‌ام.

گفت: خویشان پیامبر ما هستیم.
 این آیه را خوانده‌ای؟ **وَآتِ ذَا الْقُرْبَى**. (۲)
 «و حق خویشاوند را به او بده.»
 گفت: خوانده‌ام.

گفت: ذالقربی و خویشان رسول خدا ما هستیم.
 این آیه را خوانده‌ای، **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى**. (۳)
 «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] است.»
 گفت: خوانده‌ام.

گفت: ما همان ذالقربی هستیم.
 این آیه را خوانده‌ای، **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**. (۴)
 «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»
 گفت: خوانده‌ام.

گفت: ما همان اهل بیت، و همان پاکان و پاکیزگان هستیم.
 پیرمرد گفت: شما را بخدا سوگند، این آیات در حق شماست؟
 گفت: به حق جدم رسول الله این آیات در حق ماست.
 گفت: آیا براستی شما خویشان رسول الله هستید؟
 گفت: ما اهل بیت پیامبریم و آن سر بر نی، پدرم حسین بن علی، فرزند فاطمه دختر پیامبرتان!
 پیرمرد فریاد برآورد و دستار از سر گرفت و بر زمین کوبید،
 سر سوی آسمان برداشت.

گفت: خدایا به سوی تو توبه می کنم از دشمنان آل الله،
 و به سوی تو بیزاری می جویم از دشمنان جن و انس.

مجتبی فرآورده